

انگیزه‌های استهزا در اخلاق اسلامی با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی*

محسن جمالی / دانش‌پژوه کارشناسی ارشد تربیت مربی اخلاق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ mohsenjamali@chamail.ir
 سیداکبر حسینی قلعه‌بهمن / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ✉ akbar.hosseini37@yahoo.com
 orcid.org/0000-0002-5823-5211
 دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۳ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸
 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

چکیده

استهزا یکی از رفتارهای زننده و ناپسند در زندگی اجتماعی به شمار می‌آید. همچنین این عمل در اخلاق اسلامی به شدت محکوم است. در جای‌جای قرآن کریم نیز تمسخر یکی از موانع و مشکلات جدی انبیا در مسیر هدایت دانسته شده است. این مقاله در پی یافتن انگیزه‌ها و عوامل بروز رفتارهای استهزاگونه در جامعه با توجه به دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی است. این نوشته به روش توصیفی - تحلیلی با گردآوری کتابخانه‌ای اطلاعات سامان یافته است. براساس دیدگاه و طرح کلی ایشان درباره انگیزه‌های نفس، عوامل پیدایش استهزا را می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کرد. انگیزه‌های فرعی ترکیبی از انگیزه‌های اصلی بوده و بازگشت آنها نیز به حب ذات است. انگیزه‌های اصلی شامل حب بقاء، حب کمال و لذت‌جویی است. کمال‌جویی خود به دو بخش قدرت‌طلبی و علم‌دوستی تقسیم می‌شود. خودکم‌بینی، خودبرتربینی و حسادت نیز از مصادیق انگیزه‌های فرعی است. به‌طور کلی تمام این انگیزه‌ها مبتنی بر هرم سه بعدی نفس بوده، نوع شناخت و هوای نفس عامل انحراف کشش‌های فطری خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: انگیزه، استهزا، تمسخر، ردیله، اخلاق اسلامی.

مقدمه

به‌طور کلی استهزا از اموری است که در فضای اجتماعی ظهور پیدا می‌کند. روابط بین انسان‌ها از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین آنها بستری برای پدید آمدن استهزا به شمار می‌آید. اگرچه تصور اینکه فردی خود را صرف‌نظر از هرگونه رابطه اجتماعی با دیگران مورد تمسخر قرار دهد امری محال نیست، اما چنین اتفاقی به‌ندرت پیش می‌آید و آنچه فراوان مورد ابتلای افراد است همان جنبه تعاملی بین افراد است.

اما سؤال اینجاست که چه عاملی موجب بروز چنین رفتاری می‌شود؟ اگر انسان‌ها برای حیات و زندگی مطلوب خود وابسته به زندگی اجتماعی هستند و تنها از همین راه و با کمک یکدیگر قادر به حرکت‌اند، پس چرا یکدیگر را به سخره می‌گیرند؟ چه چیزی موجب می‌گردد فردی در مواجهه با دیگری با گفتار و یا رفتار خود او را با تمسخر و تحقیر آزرده‌خاطر کند؟

آیت‌الله مصباح یزدی این موضوع را با عنوان مستقل «استهزا و تمسخر» در جلد سوم کتاب *اخلاق در قرآن* مطرح کرده است. ایشان اگرچه در دیگر آثار خود نیز به استهزا پرداخته، ولی این مباحث به صورت منسجم ارائه نشده است. این مقاله کوشیده است موضوع «تمسخر» را به صورت منسجم تدوین نماید. افزون بر آن، با دقت و مطالعه درباره چبستی استهزا، چگونگی شکل‌گیری و همچنین توجه به ویژگی‌های روانشناختی انسان، می‌توان به علل بروز چنین عملی دست یافت. بنابراین پرسش اصلی این نوشتار در رابطه با انگیزه‌های استهزا در اخلاق اسلامی با توجه به دیدگاه *آیت‌الله مصباح یزدی* است.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. «انگیزه»

واژه «انگیزه» به لحاظ لغوی اسم و به معنای سبب، باعث، محرک، موجب و علت است. به هرچه محرک انسان باشد و او را به انجام کاری برانگیزاند، «انگیزه» گفته می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۶۰۴؛ معین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۹۴). اگر با دقت در انسان بنگریم خواهیم دید که او هیچ‌گاه رفتاری را بدون نیت انجام نداده و همواره متوجه هدفی است. در واقع، علت غایی نسبت به رفتار از حیث تصور مقدم و از حیث تحقق خارجی مؤخر است. پس می‌توان «انگیزه» را مفهومی دو منظوره دانست: از یک سو به محرک و از سوی دیگر به هدف مربوط است (شجاعی، ۱۳۸۶، ص ۶۰). با توجه به اینکه هدف اصلی این نوشته توجه کاربردی به رفتارهای استهزاگونه است، مراد از «انگیزه» همان معنای عام و لغوی است.

۱-۲. «استهزاء»

«استهزاء» از ریشه (ه ز ع) به معنای ریشخند، تمسخر، تحقیر و دست‌انداختن است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۷۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۹۸؛ آذرنوش، ۱۳۹۱، ص ۱۱۵۵). برخی «هزه» را به معنای مزاح و شوخی آرام و پنهانی ذکر کردند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۴۱). برخی نیز آن را مطلق تحقیر و اهانت دانسته، «استهزاء» را به معنای طلب تحقیر به هر شکل و وسیله‌ای که امکان‌پذیر باشد، گفته‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص ۲۵۶).

در علم اخلاق اسلامی اصطلاح «استهزا» عبارت است از: تحقیر مردم با بیان کردن و همانندسازی از گفتار، کردار، اوصاف و یا خلقت آنها به گونه‌ای که سبب خنده دیگران شود. این عمل می‌تواند با قول، فعل، ایما و کنایه صورت گیرد (غزالی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۰؛ نراقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۶).

«استهزاء» از واژگان دقیق قرآنی است که بیان‌کننده رابطه نزدیک آن با کفر و شرک است (ایزوتسو، ۱۳۹۴، ص ۳۰۶). نکته و ظرافتی که در بطن این واژه بوده موجب شده است قرآن کریم بارها از آن استفاده کند. با بررسی عمیق‌تر متوجه می‌شویم که ریشه (ه ز ء) در اصل به معنای «سبکی» است. مراد از این ریشه در جمله «نافته تهرأ به» شتابان و سبک راه رفتن است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۶). چون لازمه چابکی و حرکت سریع خفت است و هر چیزی که سبک‌تر باشد، جابه‌جایی آن سهل‌تر و ممکن‌تر است، چنین نتیجه می‌گیریم که مغز و بطن معنای این کلمه همان خفت و سبکی است. بر همین اساس، «مُستهزئ» کسی است که هدفش خوار و سبک کردن طرف مقابلش بوده تا برچسب حقارت و پستی بر او بزند (داوود، ۱۳۹۷، ص ۱۹۵).

تمسخر به اشکال گوناگونی صورت می‌گیرد: توهین زبانی، تقلید لهجه، اشاره، مکتوبات موهن، کاریکاتور، عکس و فیلم از اشکال استهزا به شمار می‌آید. حتی گاهی در شرایط خاص، سکوت و سکون نیز می‌تواند مصداقی از تمسخر باشد.

۱-۳. «ذلت»

«ذلت» از ریشه (ذ ل ل) در لغت به معنای خوار و زبون، ضد عزت و ارجمندی است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۵۱۲). آنچه در علم اخلاق با عنوان «ذلت» مطرح است، در نقطه مقابل «کبر» قرار دارد. با این توضیح، براساس نظریه «اعتدال»، «تواضع» حد وسط دو رذیله «کبر» و «ذلت» است و هریک از اینها نیز - به ترتیب - در جایگاه افراط و تفریط قرار دارند. براساس این معنای اصطلاحی، همان‌گونه که «کبر» به معنای خودبزرگ‌داری است، «ذلت» در طرف مقابلش به معنای خوار و ذلیل کردن خویش است. «کبر» و «ذلت» هر دو از امور مذموم و مهلک هستند (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۳).

۱-۴. «اخلاق اسلامی»

علم «اخلاق» دانش مدوّتی است که اعمال درست و نادرست و باید و نبایدهای حوزه رفتاری و همچنین اوصاف نیک و بد نفسانی، اعم صفات راسخ و غیرراسخ در نفس را تبیین کرده، چگونگی آراسته شدن به صفات نیک و پیرایش از صفات بد را آموزش می‌دهد (اترک، ۱۳۹۵، ص ۳۳).

در عبارت «اخلاق اسلامی» واژه اسلامی نیز صفتی منسوب و به معنای اخلاقی است که منسوب به اسلام باشد. هنگامی می‌توان اخلاقی را به اسلام نسبت داد که بر آموزه‌ها و ارزش‌های دین اسلام استوار باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ الف، ص ۵).

۲. انگیزه‌های اصلی استهزا

آیت‌الله مصباح یزدی در تشبیهی معقول به محسوس، نفس را به‌مثابه یک هرم سه بعدی ترسیم می‌کند. این سه بعد شامل «شناخت»، «قدرت» و «محبت» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۲). رأس هرم نمایانگر وحدت نفس و دربردارنده همه سطوح به صورت اجمالی است. همین نفس در مقام تفصیل و تجلی، به صورت این سطوح سه‌گانه درمی‌آید. این ابعاد پیوسته در حال تأثیر و تأثر بر یکدیگر بوده، با هم ارتباطی ناگسستگی دارند.

انگیزه‌های انسانی را می‌توان از شاخه‌های «حب نفس» دانست که البته این خوددوستی از دو بعد دیگر جدا نخواهد بود. درواقع دو بعد نفسانی علم و قدرت در جهت‌دهی و تکثیر فروع حب نفس مؤثرند. تمام تمایلات و کشش‌های انسانی به سه انگیزه اصلی منتهی شده که خود از مظاهر حب نفس هستند. این سه مجاری اصلی «حب بقا»، «حب کمال» و «لذت‌جویی» هستند.

این انگیزه‌ها نیز از یکدیگر جدا نبوده و پیوسته با هم در ارتباطند. این پیوستگی عامل تولید گرایش‌های فراوان و رفتارهای گوناگون متناسب با آنها در انسان می‌شود. گاه یک رفتار و یا یک گرایش، متأثر از چند گرایش پدید می‌آید. درهم‌تنیدگی گرایش‌ها موجب شده است شناخت انگیزه‌ها و عوامل روانی فعالیت‌های انسان چندان آسان نباشد. ممکن است تصور شود کار مشخصی به خاطر انگیزه‌ای معینی رخ داده است، در حالی که با تأمل و تدبیر می‌توان دریافت انگیزه و یا انگیزه‌های متعددی از نظرها پنهان مانده است. حتی در مراتب عمیق‌تر نفس، فعل و انفعالات بین انگیزه‌ها و عوامل مخفی، ما را وادار به کارهایی می‌کند که خود نیز از آنها تفسیری غلط می‌کنیم (همان، ص ۶۴).

باید توجه داشت که به لحاظ اخلاقی زمانی می‌توان چیزی را ارزش‌گذاری کرد که در حوزه اختیار انسان بگنجد. این امیال به خاطر فطری و غیراختیاری بودنشان نه خوب هستند و نه بد. جهت‌دهی این امیال توسط شناخت که امری اختیاری است، سبب شده تا آنها به داورهای اخلاقی گذاشته شوند.

۱-۲. حب بقا

انسان به خاطر خوددوستی، به حیات جاودان و دائمی علاقه دارد. این گرایش نیز به شدت تحت تأثیر علم است. اگر این میل با شناخت درست و جهت‌دهی مناسب همراه شود در مسیری صحیح حرکت می‌کند و اگر نادانی میل انسان را به سمت سراب و مصادیق غیرحقیقی روانه کند، گرایشی منحرف و منشأ مشکلات اخلاقی می‌شود. کج‌روی‌ها زمانی آغاز می‌شود که گستره دید کسی به همین زندگی مادی محدود شود. در این صورت دنیا هدف نهایی و منتهای آمال شناخته شده، برای ادامه حیات در آن، ارتکاب هر کار خطا امری طبیعی به نظر می‌رسد. در این گرایش جهت‌دهی و عوارض برخاسته از آن که در حوزه اختیار انسان قرار می‌گیرد، قابلیت ارزش‌گذاری می‌یابد. درواقع این میل فطری، همانند ماده خامی است که به شکل‌های گوناگون می‌توان آن را قالب‌ریزی کرد (همان، ص ۱۴۳). بنابراین خوب یا بد بودن آن بستگی دارد به اینکه انسان به کدام سو کشانده می‌شود. اگر به راهی درست هدایت شود مفید، و اگر به بیراهه منحرف گردد این گرایش مضر به شمار می‌رود.

اگر کسی به زندگی اخروی اعتقادی نداشته باشد، تمام داشته‌اش دنیاست و پس از مدتی، دنیاپرستی سرانجام کارهایش خواهد شد. مردم دوران جاهلیت عده‌ای عشرت‌طلب با سرخوشی‌های احمقانه بودند. این بی‌پروایی‌ها ناشی از تفکر و بینش مادی‌گرایانه آنان بود. برای کسانی که ورای دنیای حاضر دنیای دیگری نداشته باشند، دینی که حیات اخروی را تبلیغ می‌کند و بدان بشارت می‌دهد وسیله‌ای جز خنده و استهزا نخواهد بود (ایزوتسو، ۱۳۹۴، ص ۳۰۶).

خطای شناختی موجب شده است آخرت برای ماده‌گرایان به معنای محرومیت از دنیا باشد. بنابراین طبیعی است که در مقابل آن ایستادگی کنند. برای کسانی که حتی امکان زنده شده استخوان‌های پوسیده امری محال است (یس: ۷۸)، بی‌شک حرف از حیات اخروی، جملاتی مهمل و مضحک خواهد بود. از نظر دنیاپرستان، سرای آخرت توهمی بیش نیست. از این رو انبیا را چون افرادی متوهم و مجنون فرض می‌کردند، خود و پیروانشان را به باد سخره می‌گرفتند.

۲-۲. حب کمال

انسان علاوه بر آنکه خواهان بقاست، دوست دارد حیاتش همراه با افزایش کمی و کیفی باشد. چون هیچ تکاملی بدون بقا ممکن نیست، حب کمال همراه با حب بقاست. کمال خواهی، خود در دو میل قدرت‌طلبی و حقیقت‌جویی شکوفا می‌شود.

۲-۳. قدرت‌طلبی

«قدرت‌طلبی» یکی از گرایش‌های فطری انسان است که ریشه در نفس او دارد. این میل فطری لحظه‌ای انسان را رها نکرده، در مقاطع سنی گوناگون به اشکال متفاوتی در رفتارها ظاهر می‌شود. از نوزاد در تلاش برای تصاحب اسباب‌بازی گرفته تا خیال تسلط کرات آسمانی، همگی برخاسته از همین میل است. علم و شناخت در قدرت‌طلبی نیز نقش ایفا می‌کند و هر کسی به تناسب معرفتی که از قدرت دارد، در مسیری حرکت می‌کند.

سه گونه شناخت موجب می‌شود این میل به درستی پیش رود و یا انسان را به گمراهی بکشاند:

یکم. معرفت به انواع قدرت و عمق آنها؛ انسان نباید به قدرتهای مادی بسنده کند. به عبارت دیگر چنانچه فردی به مرحله‌ای از قدرت رسیده، نباید آن را نهایت استعداد و ظرفیت خود لحاظ کند. اگر کسی به خاطر انحراف فطرت، به قدرتی محدود دلخوش شود در همان حد متوقف خواهد ماند.

دوم. آگاهی از اینکه قدرتهای جهان مادی، همگی ابزاری برای رسیدن به مرتبه‌ای بالاترند و نباید به آنها به چشم هدف نگریست.

سوم. معرفت که آموزه‌های اسلامی بر آن بسیار تأکید دارند، این است که انسان آگاه باشد که قدرت او همانند سایر دارایی‌هایش حقیقتاً از آن او نیست، بلکه مالک آن و قادر مطلق و حقیقی خداوند متعال است. قدرت ما لطفی از طرف اوست تا با فرصت به دست آمده به سمت تکامل و شکوفایی پیش برویم. اگر مسیریابی انسان در قدرت‌طلبی دچار اختلال شود، حتی مصادیق ناچیز قدرت او را به صفات و رذایل اخلاقی آلوده می‌کند. این صفات پلید منشأ هر نوع خیانت و جنایتی در اجتماع خواهد بود (همان، ص ۱۲۲).

میل به قدرت چنانچه افسار عقلانیت را پاره کند خود را بی‌نیاز یافته، همچون سیل طغیانگر به هیچ چیز و هیچ کسی رحم نمی‌کند (علق: ۷۰). افراد سرمست از قدرت، دیگران را به چشم حقارت دیده، هستی و حیات آنان را اموری مسخره و بی‌ارزش می‌دانند. امثال فرعون که حتی جریان جویبارها را متعلق قدرت خویش می‌دانست و از کاخ خود روان می‌دید (زخرف: ۵۱)، جرئت و جسارت کرد و پیامبران و صالحان ساده‌پوش را به باد استهزا گرفت (زخرف: ۴۷ و ۴۸).

۴-۲. علم‌دوستی

جلوه دیگر کمال‌خواهی، حقیقت‌جویی است. علم‌دوستی نیز امری ذاتی بوده، ریشه در فطرت انسان دارد. از کودکان گرفته تا کهنسالان، همگی در پی پاسخ به سؤالات خود هستند. حتی انبوه اکتشافات و اختراعات متأثر از همین روح علم‌طلبی است. با این حال علم‌دوستی نیز متأثر از برخی شناخت‌های اصولی و همچنین سایر تمایلات، همچون قدرت‌طلبی و سودگرایی است و این امر موجب شده تلاش‌های علمی متنوعی دیده شود.

میل به دانستن حدی ندارد و اگر در مسیر تکامل همه‌جانبه انسان تعدیل نشود سر از بیراهه درمی‌آورد. روح کنجکاو ممکن است فرد را متوجه محیط خصوصی و خلوت دیگران کند. رواج چنین عملی در بین مردم، نه تنها نفعی ندارد، بلکه مشکلات متعددی برای زندگی اجتماعی ایجاد می‌کند (همان، ص ۱۰۵).

هر انسانی ممکن است خطاها و عیوبی در زندگی شخصی خود داشته باشد که از آشکار شدن آنها بیمناک است. اگر کنجکاو انسان مهار نشود، به تجسس در زندگی خصوصی دیگران و آشکارسازی عیوبشان کشیده می‌شود. آشکارسازی موارد پوشیده زندگی افراد موجب می‌شود آنان مضحکه دیگران شده، آبرویشان به تاراج رود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا» (حجرات: ۱۲).

تجسس و جست‌وجوی بیجا عاملی برای فاش‌سازی رازهای نهانی و غیبت مردم است. از منظر اسلامی مردم در زندگی خصوصی خود باید از هر نظر در امنیت باشند. اگر هر کس اجازه باید در زندگی دیگران تجسس کند، حیثیت مردم به باد رفته، اجتماع چنان جهنمی می‌شود که دیگر هیچ‌کس در امان نخواهد بود (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸۴).

۵-۲. لذت‌جویی

از دیگر انگیزه‌های اصیل انسان، میل به سعادت، لذت و رفاه است. از آن‌رو که این انگیزه به بدن و یا روان و یا به هر دوی آنها تعلق می‌گیرد، فروع گوناگونی پیدا می‌کند. گرایش به لذت نیز از گرایش‌های فطری است؛ «فطری بودن» به این معنا که نمی‌توان از لذت، متنفر و گریزان، و در مقابل، طالب رنج بود. اصل این میل به خاطر غیراختیاری بودن، در دایره دآوری اخلاقی قرار نمی‌گیرد. بر این اساس بهره‌مندی از نعمت‌ها و لذت‌ها بی‌اشکال خواهد بود. منتها ترجیح لذت‌های کم‌ارزش و آبی بر لذایذ ابدی و ماندگار کار محکومی است. در واقع در ارزش‌گذاری اخلاقی، آن لذت‌هایی منفی شمرده می‌شوند که انسان را از درک موارد برتر محروم کنند (همان، ص ۱۷۸).

شادی و خنده از اموری است که هر کسی نسبت به آن احساس خوشایندی دارد. اما زمانی که بهای شادی عده‌ای ریختن آبرو و هتک حرمت مردم باشد، بی‌شک چنین عملی مذموم و محکوم است. روشن است که این لذت مانع درک سعادت پایدار اخروی خواهد شد. بنابراین استهزای دیگران به بهانه شاد شدن و شاد ساختن به هیچ وجه روا نیست.

۴. انگیزه‌های فرعی استهزا

گفته شد که انگیزه‌های اصلی انسانی برخاسته از حب نفس بوده، به سه بخش عمده تقسیم می‌شود. این انگیزه‌ها با یکدیگر رابطه تنگاتنگی دارند و چنان نیست که به صورت مجزا و بی‌ارتباط فعالیت کنند. براساس هرم نفس هرچه از رأس هرم که مقام اجمال تمام جنبه‌های نفسانی است، به سمت قاعده آن حرکت کنیم، وجوه نفس تفصیل و جلوه‌های متعددی پیدا می‌کند. انگیزه‌های اصلی نیز با یکدیگر آمیزش و اشتباك داشته، از این رو مولد انگیزه‌های فرعی می‌شوند (همان، ص ۵۹).

انگیزه‌هایی که در این قسمت ذیل عنوان «انگیزه‌های فرعی» به آنها می‌پردازیم، در حقیقت ترکیبی از انگیزه‌ها با یکدیگر هستند. سلسله انگیزه‌ها صرفاً محدود به درهم‌آمیختگی انگیزه‌های اصلی نیست، بلکه انگیزه‌های فرعی نیز با یکدیگر پیوند خورده، انگیزه‌های جزئی‌تر را تولید می‌کنند.

۴-۱. خودکم‌بینی

سراسر زندگی تلاش برای حفظ و ارتقای کیفیت حیات است. نفس پیوسته می‌خواهد حرکت کند، و این حرکت خارج از ذات آن نیست، تا جایی که می‌توان گفت: خود نفس، عین این حرکت و پویاست (همان، ص ۳۴). حتی اگر به خاطر خطای شناختی، سراب و مصداقی غیرواقعی مقصود قرار گیرد، اما جهت این حرکت بنا به میل کمال‌خواه انسان، از سوی نقص به سمت کمال است. هرگاه انسان متوجه خلأ و نقصی در خود شود، برای پر کردن آن به تکاپو می‌افتد. غیر از پروردگار عالم که کمال مطلق است، سایر موجودات به علت نقص وجودی خود در جریان این سیر استکمالی قرار دارند.

هر انسانی - دست کم - در دوران کودکی با مقایسه خود با بزرگسالان، متوجه ضعف قدرت جسمی و وابستگی خود به آنها می‌گردد. چون ساحت وجودی انسان شامل دو بعد «روح» و «جسم» است و اصالت هم با روح است (همان، ص ۱۶۴)، بنابراین احساس کمبود در هر دو بخش قابل جست‌وجو می‌باشد.

۴-۱-۱. عقده حقارت

«احساس کهنتری» از احساساتی است که هرکس کم‌وبیش آن را درک کرده است. صرف‌نظر از اینکه برخی نقص‌ها موجب می‌شود شخصی آماج تمسخر دیگران واقع شود، اگر احساس کهنتری به عقده حقارت تبدیل شود، فرد بیمارگونه دیگران را به باد استهزا می‌گیرد. توضیح آنکه عوامل احساس کهنتری را می‌توان «محیط اجتماعی»، «کهنتری واقعی» و همچنین «صفات عجیب» دانست (منصور، ۱۳۷۵، ص ۱۷).

۱-۱-۴. محیط اجتماعی

محیط اجتماعی، از خانواده گرفته تا مدرسه و جامعه می‌تواند در افراد احساس حقارت به وجود آورد. احساس حقارت ناشی از مقایسه بین افراد، از کودک گرفته تا بزرگسال، همه را درگیر خود می‌کند. وقتی فرزندی به نام «الگوی برتر» به سایر برادران و خواهران معرفی شود و پیوسته با تحسین الگو و سرزنش بقیه همراه گردد، در چنین خانواده‌ای احتمال کاشته شدن احساس حقارت در دل‌ها به شدت افزایش پیدا می‌کند.

در مدرسه نیز تویخ و خوارسازی عده‌ای در حضور سایر همکلاسی‌ها نیز همین اثر را خواهد داشت. به همین صورت، در فضای بزرگ اجتماع نیز وقتی کارکنان اداره‌ای نسبت به کارکنان اداره‌ای دیگر، مردم شهری نسبت به مردم شهری دیگر، قوم، فرهنگ و حتی ملتی در مقایسه با دیگران با توهین روبه‌رو شوند، احساس حقارت و حس رقابت در آنها برانگیخته خواهد شد.

۲-۱-۴. کهنتری واقعی

در این زمینه احساس کمبود ناشی از یک کهنتری واقعی به لحاظ جسمی و یا روانی است. کوتاهی قد، چشم منحرف، لنگیدن پا، گوزپشتی، سنگینی گوش، عقب‌ماندگی، اضطراب نامتعارف و بسیاری دیگر از این نارسایی‌ها، احساس کمبود ایجاد می‌کند.

۳-۱-۴. صفات عجیب

گاه ممکن است خصوصیتی که به خاطر کهنتری واقعی نیست موجب تعجب و تمسخر دیگران شود. کافی است مختصر شباهتی بین شخص با یک حیوان باشد تا ذهن جوّال عده‌ای را به حرکت درآورد. گاهی نیز ممکن است کمترین ناهماهنگی در اندام (مانند خال بزرگ در صورت، سفیدی قسمتی از مو، گوش‌های بزرگ،...) اسباب تفریح گروهی را فراهم آورد (همان، ص ۲۱).

چنانچه احساس حقارت ناشی از نقصی واقعی باشد رنج افراد دو برابر می‌شود. نقص عضو و یا روانی پریشان‌ازیک‌سو و زخم تمسخر و اهانت دیگران از سوی دیگر آنان را می‌آزارد. کودکی با دست فلج و یا پای لنگ افزون بر تحمل مشقت کارهای روزانه، باید خود را نیز مضحکه دیگران ببیند و طعم تلخ ریشخندها را بچشد. هریک از علل یادشده به‌تنهایی و یا به صورت مشترک عاملی برای ایجاد احساس کهنتری هستند.

نکته اینجاست که احساس کمبود را نمی‌توان صددرصد عنصری مخرب تلقی کرد. اگر جوانب امر به دقت بررسی شود متوجه روی دیگر ماجرا می‌شویم. در حقیقت آنچه انسان را از حالت سکون و ایستایی خارج کرده، به حرکت درمی‌آورد همین احساس است. وقتی ما به لحاظ شناختی و گرایشی متوجه کمبودی می‌شویم، از امکانات موجود برای دستیابی به آنچه نسبت به آن احساس فقر داریم استفاده می‌کنیم. این احساس تمام شئون هستی و سبک زندگی ما را به‌گونه‌ای رقم می‌زند که از رنج کمبود رها شویم و از کسب آن لذت ببریم. حتی می‌توان تاریخ

انسانیت را به‌منزله تاریخ احساس کهنتری و یافتن راه‌حلی برای آن در نظر داشت. این احساس نیروی محرک پرقدردتی است که فرد را به سمت دستیابی به موقعیت‌های برتر و غلبه بر مشکلات می‌راند (دادستان، ۱۳۸۷، ص ۱۳۳).

تمام مشکل از زمانی شروع می‌شود که احساس حقارت به عقده تبدیل شود. گاه ممکن است احساس حقارت چنان قدرتمند باشد که فرد به شدت تحت تأثیر قرار گرفته، دست و پایش به‌گونه‌ای بسته گردد که توان شناسایی هدفی راهگشا برای جبران را نداشته باشد. در این حالت شخص دچار «عقده حقارت» می‌شود. در شرایطی که نه توانی برای مقابله باشد و نه مهارتی برای سرپوش گذاشتن، حقارت آشکارا جلوه کرده، انسان را در رنج ناشی از آن غوطه‌ور می‌سازد (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶، ص ۲۱۹).

در این صورت امکان دارد فرد برای ارضای نیاز به تفوق، دست به کار اشتباهی بزند. چنانچه نسبت به کسی کدورت داشته باشد و یا اگر دیگران در توانایی او شکمی داشته باشند، او دایم با تحت نظر قرار دادن جزئیات زندگی آنها در کمین کوچک‌ترین خطایی است تا با تمسخر، بزرگ‌نمایی کرده، آنان را در پیش چشمان دیگران به استهزا بکشاند. حتی اگر هیچ نقصی در آنان نیابد، برایشان عیوبی می‌تراشد تا به هر طریقی شده آنان را به زیر بکشد. این عملکرد بیشتر به خاطر برتر نشان دادن خود است، تا آنکه هدف، لطمه زدن به دیگران باشد (منصور، ۱۳۷۵، ص ۳۸). روشن شد آنچه در این میدان مشکل‌ساز خواهد بود عقده حقارت است و نه صرف احساس کمبود. همین نیازها بوده که انسان‌های سرشناس و موفقی را در حوزه‌های گوناگون علمی، پزشکی و صنعتی به وجود آورده است. شکوفایی بسیاری از استعدادها مرهون همین احساس کهنتری است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا لِقَاءَ إِيَّايَ الْيَوْمَ وَاللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵).

بر این اساس قرآن به صراحت نیازمندی انسان به خداوند را گوشزد می‌نماید. این بیان به خاطر آن است که ما به خود آیینم و متوجه فقر وجودی خود شویم و سپس به سوی منبع هستی حرکت کنیم. هرکس اندکی خود را با هستی بیکران مقایسه کند به چنین احساس فقری می‌رسد. اما این احساس، نه بیماری است و نه انسان را متوقف می‌سازد، بلکه همانند قطب‌نمایی وی را به سمت چشمه‌ای که تشنه آن است، راهنمایی می‌کند. آنگاه که انسان خود را در ارتباط با خداوند دید، دیگر احساس حقارتی باقی نمی‌ماند (مصباح، ۱۳۹۶ الف، ج ۱، ص ۸۹).

۵-۱-۴. ضعف نفس

گاه انسان به علل گوناگون، نفس خود را که هویت حقیقی و دارایی اصلی اوست، به چشم خواری می‌نگرد. این معنا در متون اخلاقی، ذیل عناوینی همچون «صغر نفس»، «دون‌همتی» و «ذلت» مطرح می‌گردد. هر کس در قبال تلاشی که در زندگی خود دارد، بهره می‌برد. اندوخته مادی و معنوی ما حاصل میزان کوششی است که می‌کنیم. حال اگر تصور ما از خودمان، تنها موجودی پست باشد، دیگر انگیزه‌ای برای انجام کارهای بزرگ باقی نمی‌ماند.

انسانی که خود را خوار بداند، همتی هم برای عزت نفس خود ندارد؛ در مقابل مشکلات و خطرات، نه شجاعتی از خود نشان می‌دهد و نه غیرتی؛ با دیدن اندک چیزی از بلایا و امور ترس‌آور مضطرب گشته، می‌گریزد (نراقی،

بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۶). این خودکم‌بینی موجب ذنات همت در مواجهه با کارهای ارزشمند می‌گردد و در نتیجه عمر انسان محدود به امور پست و حقیر می‌شود.

در روابط اجتماعی چنانچه فردی به خاطر احترام و یا هر امر دیگری از تواضع که همان حد وسط است، خارج شود، خود را نسبت به دیگران بیش از حد متعارف کوچک نشان می‌دهد. این اظهار حقارت خود در مقابل دیگران، هم موجب خواری نفس می‌شود و هم دیگران را به تکبر سوق می‌دهد. فرد در چنین حالتی شخصیتش را بیش از حد معقول و واقع، کوچک نشان می‌دهد. این گونه رفتارها، حتی اگر برای اغفال - که خود فعلی مذموم است - نباشد، به تدریج عزت نفس انسان را به یغما برده، او را نزد خود و دیگران خوار می‌سازد. همچنین در طرف مقابل، چنین پنداری را ایجاد می‌کند که حقیقتاً واجد یک برتری منحصر به فرد است.

به‌طور کلی، ضعف نفس، ذلت و ذنات همت اگرچه به خودی خود نامطلوب‌اند، اما منشأ ناگواری‌های دیگری خواهند بود. از جمله این آثار دست آلودن به کارهای ناپسند از نظر شرع و عرف است، به‌گونه‌ای که برخی حتی برای رسیدن به منافع ناچیز دنیوی حاضرند مرتکب هر کار زشتی شوند (مظاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۰۶). به عبارت دیگر حقارت ناشی از ناتوانی ارضای تمایلات، چیزی از شخصیت و عزت نفس باقی نمی‌گذارد تا از آن محافظت شود و از این‌رو شخص ناگزیر در ورطه سایر رذایل می‌افتد.

این حس بی‌ارزشی اگرچه امری نامطلوب است، ولی چنانچه با تمسخر همراه شود مشکل دوچندان خواهد شد. درواقع احساس ذلت و بی‌مقداری می‌تواند انگیزه‌ای برای تمسخر دیگران باشد. توضیح آنکه شخص حقیر به خاطر ضعف نفس و بی‌همتی، وقتی خود را با افرادی برتر از خود مقایسه می‌کند به جای درس گرفتن از آنها و تلاش برای پیشرفت، تمام سعی او صرف پایین کشیدن اطرافیان به منظور پر کردن خلأ درونی می‌شود. در رذیله تکبر، متکبر در مقایسه با سایرین می‌کوشد سطح و ارزش خود را بالاتر از آنان نشان دهد. مهم‌تفوق بر رقباست، اما اینکه برخوردار دیگران در چه سطحی است، چندان مدنظر نیست. اما در اینجا فرد پست که حتی قادر به این اظهار فضل هم نیست، در اقدامی ناپسند با توهین و تمسخر، شأن و مقام دیگران را پایین می‌کشد. تنها امید او این است که رتبه ارجمندی آنان را به قدی فرو بکاهد که به سطح خودش نزدیک شوند. به وسیله این حيله، ارزش و برتری دیگران به چشم کسی نمی‌آید.

به فرمایش امام هادی علیه السلام: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۴۸۳).

استهزا یکی از شرارت‌های انسان بی‌مقدار است. برای چنین کسانی، عقب‌ماندگی و خواری خویش اهمیت چندانی ندارد، مهم این است که دیگران به مقام آنها سقوط کنند. با تمسخر می‌توان در منظر مردم نقاط مثبت و مؤلفه‌های برتر در وجود افراد والامقام را بی‌اهمیت جلوه داد. آنها با کمال تعجب حتی سعی می‌کنند به باور افراد برتر، این تصور را بقبولانند که شما برتری چندانی نسبت به ما ندارید، و چه بسا گاهی موفق هم بشوند.

اگر بخواهیم در مقام تشبیه، خودکم‌بینی را با خود برتربینی مقایسه کنیم، می‌توان گفت: تکبر مانند پا گذاشتن بر سر و صورت دیگران برای بالا رفتن و تفوق بر دیگران است، در حالی که خود کم‌بینی مانند کشیدن نردبان از زیر پای افراد است تا دیگر کسی نتواند از او برتر باشد.

در اینجا باید اشاره کرد که در ادبیات دین، اگرچه احساس ذلت نزد مردم کار مذمومی است، اما در پیشگاه خداوند کاری ممدوح به شمار می‌آید، اگرچه خضوع در برابر والدین و مؤمنان مطلوب است. درک این ذلت نسبت به پروردگار ناشی از امری حقیقی است، در حالی که این فروتنی‌ها نسبت به دیگران نشانه نوعی شرک است. اگر ما معتقد باشیم که تمام نعمت‌ها از جانب خداوند بوده و همه دل‌ها به دست اوست، دیگر مقابل هیچ بنده‌ای کرنش و احساس ذلت نخواهیم داشت. اگر هم در مقابل پدر و مادر خود خضوع می‌کنیم، خارج از این دایره نیست. تواضع در برابر والدین به دستور خالق هستی بوده و - درواقع - تواضع در برابر خود خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۱، ص ۱۴۱).

در نتیجه، این معنا هیچ تعارضی با اعتماد به نفس و مذموم بودن ذلت ندارد. این از ویژگی‌های نظام الهی است که قابلیت جمع کردن صفات به‌ظاهر ناسازگار را دارد. اسلام با اینکه انسان را متواضع می‌خواهد، در عین حال اجازه ذلت و فرومایگی نداده و به عزت نفس توصیه می‌کند. نظام‌های غیر الهی به خاطر نداشتن پشتوانه اصیل، افراد را دچار نفاق می‌کنند. از سوی دیگر، باور چنین انسان‌هایی استقلال و قدرت است، اما به خاطر مصالح فردی یا اجتماعی، خود را متواضع وانمود می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ ب، ص ۲۴۸).

۲-۴. خودبرتربینی

در علم اخلاق «تکبر» به‌مثابه یکی از عوامل استهزا ذکر شده است (غزالی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۸). در عین حال خود تکبر از مهملکات اساسی محسوب می‌شود. برای روشن شدن چگونگی رابطه بین استهزا و تکبر، لازم است قدری در این‌باره بحث کنیم:

۱-۲-۴. تعریف «تکبر»

«تکبر» از ریشه (ک ب ر) به معنای بزرگی، عظمت و شکوه است. درواقع «کبر» و «صغر» از امور نسبی و متقابل یکدیگرند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۱۵۳؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱؛ آذرنوش، ۱۳۹۱، ص ۹۰۳).

از این‌رو در واژه‌هایی که از این ماده ساخته شده باشند، به‌گونه‌ای مفهوم «بزرگی» در مقابل کوچکی گنجانده شده است. معنای واژه‌های «کِبَر»، «تَكْبَر» و «اِسْتِكْبَار» به یکدیگر نزدیک است. «کبر» به معنای حالت خودشیفتگی است که فرد به خاطر آن خویش را بزرگ شمرده، از دیگران برتر می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۶۹۷).

در علم اخلاق «کبر» و «تکبر» دو اصطلاح جدای از هم بوده، از پیامدهای رذیله «عجب» محسوب می‌شوند. هر کس خود را دارای کمالی یافته و از بهره درون خود احساس سرور نموده، به خودپسندی افتد، دچار «عجب» شده است. حال اگر شخصی با مقایسه خود با دیگرانی که فاقد آن کمال هستند احساس برتری کند، دچار رذیله «کبر» گردیده است. تا این جای کار هرچه رخ داده در لب و باطن انسان است. اما زمانی که فرد این حالت نفسانی را در هیأت بدن بروز دهد از این پس گرفتار «تکبر» نیز شده است (موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹).

چون کبر از آثار عجب است، بنابراین نباید آنها را به یک معنا تلقی کرد. نیاز نیست که این احساس برتری براساس امری واقعی باشد، بلکه ممکن است صرفاً ناشی از یک کمال توهمی باشد (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۷).

بنابراین تکبر مرحله‌ای بعد از کبر است و تا زمانی که شخص در گفتار و یا رفتار اظهار بزرگی نکند در مرحله کبر باقی می‌ماند. با این توضیحات روشن شد که «کبر» صفتی درونی و «تکبر» صورت بیرونی و عملی است. چون «کبر» و «تکبر» دو حالت مجزا هستند که رابطه طولی دارند، قابل تصور است که انسانی گرفتار کبر باشد، اما دچار تکبر نشود؛ اما عکس آن که کسی تکبر ورزیده باشد بی‌آنکه درون خود کبر داشته باشد، صحیح نیست. بین تکبر و بی‌ایمانی رابطه نزدیکی وجود دارد، به‌گونه‌ای که «اندیشه مستکبران» وصف کلی کسانی است که از ایمان روی برتافته‌اند. در حقیقت تمام وجوه قابل تشخیص کفر چیزی جز تجلی همین اندیشه بنیادی نیست. در قرآن به صورت نمایان دو مفهوم با استکبار کافران ارتباط مستقیم دارد: یکی «استهزا» و دیگری «مجادله» با هر آنچه پیامبران ارائه می‌دهند (ایزوتسو، ۱۳۹۴، ص ۳۰۵).

۲-۴. ارتباط تکبر با تمسخر

تا زمانی که انسان تنها به کبر آلوده شده باشد، در روابط اجتماعی‌اش به ردیله استهزا مبتلا نخواهد شد. اما احتمال اینکه در مرحله تکبر از خود رفتارهای تمسخرآمیز بروز دهد بسیار است. در مرحله کبر، همین که کسی در نفس خود نسبت به دیگران احساس بزرگی کند برایش کفایت می‌کند. اما در مرحله تکبر تا زمانی که این بزرگی را آشکارا به نظر مردم نرساند راضی نمی‌شود. شخص متکبر همواره در تلاش است برتری خود را به هر روشی که شده به رخ دیگران بکشد.

انسان به لحاظ شناختی وقتی دو چیز را در کنار هم قرار دهد و مقایسه کند، با تمرکز بیشتری موارد تشابه و تفاوت آنها را درمی‌یابد. چنین شناختی به مراتب قوی‌تر از زمانی است که اشیا با فاصله زمانی و مکانی با یکدیگر مقایسه می‌شوند. با این سنجش درک انسان از هر شیئی واضح‌تر خواهد بود. انسان متکبر برای آنکه مردم به سهولت و وضوح ویژگی‌های او را درک کنند از این سازوکار شناختی استفاده کرده، نقاط قوت خود را در کنار نقاط ضعف دیگران قرار می‌دهد، به این امید که مردم با این مقایسه و سنجش به برتری او اعتراف کنند.

همان‌گونه که گذشت، تکبر به شکل گفتاری و یا رفتاری بروز می‌کند. یکی از مصادیق گفتار و رفتار متکبرانه استهزای مردم است. او برای اینکه اثبات کند از دیگران برتر است، با رفتار و یا گفتارش دیگران را به سخره می‌گیرد. در این شرایط، استهزا همچون ذره‌بین عمل می‌کند. زیر ذره‌بین تمسخر خصوصیات در کوتاه‌ترین زمان، بزرگ‌نمایی شده، برتری متکبر به رخ کشیده می‌شود. به عبارت دیگر، قیاس در قالب تمسخر به دیگران عرضه می‌شود. اگرچه قصد اولیه او به سخره گرفتن دیگران نیست؛ اما او برای اثبات بزرگی خود، ناچار است با شگردی زیرکانه از استهزا کمک بگیرد.

علاوه بر آنچه گفته شد، احساس تکبر انسان را فریب می‌دهد، به‌گونه‌ای که دیگران در چشمش کوچک و بی‌ارزش جلوه می‌کنند. آنگاه که کسی ضعیف و بی‌مقدار به حساب آید به راحتی حقوقش پایمال می‌شود. قرآن کریم با تأکید بر همین نکته، مؤمنان را از تمسخر دیگران برحذر می‌دارد (حجرات: ۱۱). بر این اساس حتی احتمال

برتر بودن دیگران سببی برای بیداری و پرهیز از تمسخر است. چنین بیانی گویای آن است که تمسخر ناشی از یک خطای شناختی مبتنی بر کوچک و بی‌ارزش دانستن اطرافیان است. به دیگر سخن، روی دیگر برتر دانستن خود، پست و حقیر دیدن دیگران است.

کار دیگری که تکبر با انسان می‌کند ایجاد توهم و احساس بی‌نیازی و استقلال است. به همین دلیل «استکبار» از واژگان کلیدی قرآن است که مخالفان انبیا با این وصف شناخته می‌شوند؛ مخالفانی که خوی استکبار دارند و پیروانی که از آن پرهیز می‌کنند. تکبر آنچنان انسان را به خود مغرور می‌سازد که حتی از دعا و اظهار نیاز به درگاه پروردگار عالم ابا می‌کند. کار او به جایی می‌رسد که نسبت به مالک مطلق هستی نیز استکبار می‌ورزد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۷). تکبر یعنی «من»، و «من» یعنی استقلال و اظهار بی‌نیازی نسبت به دیگران (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶).

این روحیه به انسان اجازه نمی‌دهد به دیگران و گفته‌های آنان اعتنا کند. هر حرف و دیدگاهی که در مخالفت این افراد باشد، چیزی جز مهملات و امور مضحک نیست. به جای تشکر در قبال راهنمایی، جواب آنان استهزاست. کسی که خود را برتر از همه و معیار درستی بیندارد، دیگر گوش شنوایی برای حرف‌های دیگران ندارد.

خداوند حضرت موسی و هارون را مأمور هدایت فرعون ساخت. وقتی فرعونیان دو چوپان را با فرعون می‌دیدند که «انا ربکم الاعلی» می‌گفت مقایسه کردند، حاضر به شنیدن ندای حق نشده، آنان را به سخره گرفتند (زخرف: ۴۷).

همچنین کنجکاوای ناروا در کاستی‌های دیگران می‌توانند بذر تکبر را در دل انسان بکارند، به‌ویژه اگر این عیوب در ظاهر دیگران باشد و شخص خود را تنها از این حیث که مبتلا به آن مشکل نیست، برتر بداند. ممکن است افراد غافل با مشاهده این نقایص در دیگران، آنان را ریشخند کنند. آنان حتی اگر مؤدب باشند و رفتاری تحقیرآمیز از خود نشان ندهند، ولی در دل به آنها می‌خندند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۰).

از نگاه آنان ملاک برتری هر کس بسته به سلامت جسمی و غیرجسمی اوست. اصلاً پای لنگ و یا زبان الکن مستحق تمسخر و وسیله‌ای برای خنده است. کسی که از شدت فقر چاره‌ای جز پوشیدن کفش پاره ندارد باید هم ملعبه دست دیگران باشد. این خوی از آن روست که شخص خود رنج کاستی را ندیده و طعم تلخ فقر را نچشیده است. کسی که درد نکشیده خود را بهتر فرض می‌کند و متکبرانه به زخم دیگران نمک می‌پاشد. او فراموش کرده که بهای افراد تنها بسته به میزان پرهیزگاری است (حجرات: ۱۳).

حقیقت این است که اگر هر انسانی به درستی در خود بنگرد، خواهد فهمید که خودش نیز بی‌عیب نیست. هیچ انسان بی‌نقصی در جهان وجود ندارد و همه عالم به خاطر فقر به سمت کمال برتر حرکت می‌کنند. آنچه افراد را به این نوع تمسخر سوق داده، غفلت از کاستی‌های خود و سرگرم شدن به عیوب دیگران است. وقتی انسان از عیوب خود بی‌خبر باشد، خودپسند و متکبر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۸). بی‌شک اگر به خود بنگریم دیگر فرصت فکر کردن به عیوب دیگران را نخواهیم داشت (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، الف، ص ۱۱۴).

۴-۳. حسادت

«حسادت» به معنای آرزوی زوال نعمت از دیگران است، چه خود فرد دارای آن بهره باشد یا نباشد و یا اینکه بخواهد به آن برسد یا نه. اگر توجه به برخورداری دیگران، نه با آرزوی زوال، بلکه به این امید باشد که خود نیز واجد آن شود، دیگر حسادت نیست و به آن «غبطه» می‌گویند. حالت اول ناپسند و دومی پسندیده است (نراقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۵). حسد علاوه بر آنکه خود از امراض قلبی بسیار خطرناک است، زاینده بسیاری از مفاسد روحی و رفتاری است که هریک به‌تنهایی می‌تواند انسان را به هلاکت برساند (موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۸).

حسود هرچند خود به چیزی نرسد، ولی همین که دیگران از خیری محروم شوند، خوشحال می‌شود. باید توجه داشت حسد صفت قلب است و نه فعل. از این رو جایگاهش نیز قلب است، نه جوارح. در واقع این صفت روحی باعث انجام گناهان جوارحی می‌شود. در اخلاق اسلامی نه‌تنها انجام رفتارهایی مانند تمسخر که بروز خارجی حسد است، مذموم است، بلکه حفظ و پرورش حسادت در قلب نیز ناپسند به شمار می‌آید (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۵).

۴-۳-۱. شرایط پیدایش حسد

برای تحقق حسادت شرایط ذیل لازم است:

۱. وجود انسان دیگری که به آن حسادت شود.
۲. محسود دارای نعمتی ویژه و قابل توجه باشد.
۳. نعمت به شکل محدود و مورد تزاخم باشد.

حسد در انسان زمانی تحقق پیدا می‌کند که یا خود نعمت مورد تزاخم باشد و یا امکانی برای یک موقعیت مورد تزاخم (مانند جایگاه ویژه اجتماعی) ایجاد کند. هرگاه برای کسی دستیابی به جایگاه ممتاز فردی سخت و یا غیرممکن باشد، حسادت در او شعله‌ور شده، محسود را عامل محروم ماندن خویش تلقی می‌کند، آنگاه آرزو می‌کند که کاش دیگری این نعمت را نمی‌داشت تا من از آن برخوردار می‌شدم.

واقع ماجرا این است که نمی‌توان حسادت را یک گرایش فطری دانست. آنچه فطری است دستیابی به کمالات است. در حقیقت عامل برانگیخته شدن حس حسادت فعالیت انحرافی حب ذات است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۳۱). این انحراف موجب شده است به جای اینکه یک امر مطلوب را هم برای خود و هم برای سایرین بخواهد، یک‌طرفه فقط آرزوی نابودی آن را از دیگران داشته باشد.

حسد یکی از مهم‌ترین عواملی است که افراد را وادار به تجاوز به حیثیت و تخریب شخصیت دیگران می‌کند. حسادت موجب می‌شود افراد با توهین، تمسخر و تهمت، موقعیت اشخاص را تضعیف کنند. این‌گونه اعمال از گناهان کبیره بوده، اسلام به شدت با آن مخالف است و عامل آن را مستحق کیفر می‌داند (همان، ص ۲۳۹).

حسد حتی اگر تنها در دل یک نفر فعال باشد، اما به قدری مخرب است که موج ویرانی آن صدها هزار تن را دربر می‌گیرد. رد پای این رذیله در بسیاری از بلاهای اجتماعی به روشنی پیداست. حسادت عبدالله بن زبیر یکی از مهم‌ترین عوامل جنگ جمل بر ضد امام علی علیه السلام بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳ب، ص ۱۲۹).

از این گذشته حسادت به مواهب دیگران به نوعی دخالت در ربوبیت پروردگار است. این اعتراض به منزله قبول نداشتن حکمت خداوند است و اگر از این حد بالاتر رود شرک محسوب می‌شود. کسی می‌تواند چنین اعتراضی بکند که از خود مالکیتی داشته باشد، و حال آنکه ما از خود چیزی نداریم. با این وصف، بدون توجه به مالکیت و حکمت خداوند و همچنین مصالح امور، فرد اعتراض خود را با گفتن اینکه چرا باید دیگری از من زیباتر، پول‌دارتر و بااستعدادتر باشد، نشان می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ب، ص ۱۵۲).

قرآن، کتاب هدایت بشر، با ذکر چند داستان، اهمیت و نقش حسادت را به ما یادآور می‌شود. در ماجرای فرزندان حضرت آدم، وقتی *هابیل و قابیل*، هریک برای خدا قربانی خود را عرضه کردند، فقط قربانی *هابیل* قبول شد. *قابیل* از اینکه خود را شکست خورده و کار برادر را سامان یافته می‌دید، بر او حسد ورزید؛ به حدی که راضی به کشتن برادر شد. *هابیل* برای راهنمایی برادرش به او گفت: عنایت خداوند تنها به تقوای پیشگان است. تو نیز تقوا پیشه کن تا رستگار شوی. بنابراین علت پذیرفته نشدن قربانی را در خود بجوی و مرا مقصر ندان (مائده: ۲۷). قرآن اشاره به این خطای شناختی دارد که حسود به جای اینکه به فکر اصلاح و پیشرفت خویش باشد، دیگران را مقصر می‌داند و از این رو به آنان حسادت می‌ورزد.

همچنین در داستان حضرت یوسف علیه السلام بار دیگر بحث حسد را به میان می‌آورد؛ آنجا که برادران او احساس کردند حضرت یعقوب، یوسف و بنیامین را از آنان بیشتر دوست دارد. آنان برای اینکه به خیال خود، پدرشان را از گمراهی درآورند و محبت او را به خود جلب کنند، حاضر به برادرکشی و یا آواره ساختن برادر کوچکشان شدند (یوسف: ۸-۹).

قرآن کتاب تاریخی نیست و با این‌گونه داستان‌ها، به ما تذکر می‌دهد که درون ما نیز ممکن است چنین احساسی باشد که منشأ انحرافات و اعمال غیرقابل تصور شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ب، ص ۹۱-۹۲).

۲-۳-۴. تمسخر ناشی از حسادت در زیبایی

کسی که چشم دیدن خیری را از برای دوست و آشنا نداشته باشد، می‌کوشد آن ویژگی را بی‌ارزش نشان دهد و یا صاحب آن را از چشم همه بیندازد. به همین علت حسود با گفتار و یا رفتاری استهزاگونه، دیگران را از حیثیت ساقط می‌کند. تمسخر برخاسته از حسادت مصادیق فراوانی را دربر می‌گیرد، اما در این مجال تنها به یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

جمال و زیبایی در بین خانم‌ها یکی از موضوعات شایعی است که حسد را برانگیخته، غالباً آنان را وادار به تمسخر یکدیگر می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۲۸). به طور کلی گرایش به زینت و جمال در انسان از تمایلاتی است که با اشباع آن سرشار از لذت می‌شود. این میل مستقل از دیگر نیازهای بشری است، اگرچه غالباً با آنها همراه می‌شود.

«جمال» به معنای زیبایی طبیعی و «زینت» به معنای زیبایی آرایشی و عرضی است. زیادوستی و دیدن انسان‌هایی با این ویژگی از خواسته‌های فطری و اصیل انسان است و به همین دلیل قرآن کریم هنگامی که نعمت‌های بهشتی را برمی‌شمرد، مصاحبت با زیبارویان و نگاه به آنان را یکی از بالاترین لذت‌های بهشتیان یاد می‌کند (همان، ص ۲۵۵).

در سرای دنیا، زنان به خاطر ویژگی خاص خود به شدت میل به «تبرج» دارند. آنها می‌خواهند از لحاظ قلبی قاهر و از لحاظ جسمی تحت حمایت باشند (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۰۳). حتی حاضرند از خوراک، استراحت و منافع بسیاری به خاطر خودنمایی چشم ببوشند. بنابراین موضوع برایشان آنقدر جدی است که به راحتی از صحنه کنار نمی‌روند. وقتی زیبایی و جلب توجه میدان رقابت شود، دست و پای افراد برای بسیاری از کارها بسته می‌شود. اینجا دیگر جای خشونت‌های عیان و حذف فیزیکی نیست؛ زیرا زنان بدخلق و خشن، خودبه‌خود از چشم‌ها می‌افتند. باید کاری کرد که فرد مظهر جمال به نظر آید، نه آنکه مظهر جلال شود. بنابراین استهزا و پامال ساختن احترام و ارزش رقبا راهکاری زیرکانه و لطیف برای بیرون انداختن دیگران از عرصه است.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که امور نفسانی به‌طور کامل در اختیار انسان قرار نمی‌گیرند. بنابراین انتظار برطرف ساختن حسادت در هر شرایطی شاید تکلیفی دشوار و بلکه محال باشد. با این حال مهار بخش اختیاری آن، کاری معقول و شدنی است (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۵). پس اگر بیماری حسد را درون خود یافتیم، دست کم از آن ناخشنود شویم و برای درمان آن حرکتی کنیم.

نتیجه‌گیری

اگرچه مردم در زندگی گروهی به یکدیگر نیازمندند، ولی با این حال با رفتارهای تمسخرآمیز همدیگر را می‌رنجانند. هرگونه تلاشی برای ادراک، پیشگیری و درمان چنین رفتارهایی منوط به یافتن علت‌های بروز آن است. از این رو بررسی و یافتن انگیزه‌ها و عوامل تمسخر راهگشای بسیاری از تحقیقات بعدی است. با تأمل در موارد استهزا، متوجه می‌شویم چنین اموری صرفاً برخاسته از تعداد محدودی از انگیزه‌ها نیست.

با توجه به دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، انگیزه‌های انسان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. تمسخر و مشکلاتی از این دست، ناشی از انحراف در شناخت و هواهای نفسانی است. انگیزه‌های فرعی ترکیبی از انگیزه‌های

اصلی هستند. بازگشت انگیزه‌های اصلی نیز به حب ذات است. بنابراین اختلال در حب ذات و شناخت، محرک و انگیزه رفتارهای استهزاگونه است. خودکم‌بینی، خودبرتربینی و حسادت از مهم‌ترین عوامل فرعی تمسخر است که مبتنی بر انگیزه‌های اصلی حب بقاء، حب کمال و لذت‌جویی است. از این رو اگرچه بیشتر تمسخرهای اجتماعی متأثر از انگیزه‌های فرعی دانسته می‌شود، اما این تنها ظاهر ماجراست و ریشه آنها را باید در حب نفس و انگیزه‌های بنیادی جست.

عقدۀ حقارت و ضعف نفس در افراد خودکم‌بین باعث می‌شود آنان دست به تمسخر دیگران بزنند. همچنین در تکبر، توهم خودبزرگی و در مقابل، ذلیل‌انگاری دیگران موجب استهزا می‌شود. در نهایت هم شخص حسود، چشم دیدن پیشرفت دیگران را ندارد و به همین علت آنان را به سخره می‌گیرد.



منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۹۱، *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*، چ چهاردهم، تهران، غزال.
- ابن شعبه حرائی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، چ دوم، قم، جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- اترک، حسین، ۱۳۹۵، *نظریه اعتدال در اخلاق اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ایزوتسو، نوشیهیکو، ۱۳۹۴، *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چ سوم، تهران، ارغوان.
- بشیری، ابوالقاسم و محتبی حیدری، ۱۳۹۶، *روانشناسی شخصیت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دادستان، پریخ، ۱۳۸۷، *هجده مقاله در روانشناسی*، چ دوم، تهران، سمت.
- داوود، محمدمحمد، ۱۳۹۷، *فرهنگ واژه‌های قریب المعنی در قرآن کریم*، ترجمه محمدحسن فؤادیان و ابوالفضل بهادری، تهران، دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغتنامه دهخدا*، چ دوم از دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- راعب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- شجاعی، محمدصادق، ۱۳۸۶، *دیدگاه‌های روانشناختی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- غزالی، محمد، بی تا، *احیاء علوم الدین*، بی جا، دار الکتب العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العین*، چ دوم، قم، هاجر.
- قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، چ ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۳ الف، *به سوی او*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۳ ب، *در پرتو ولایت*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۸، *رستگاران*، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲ الف، *اخلاق اسلامی*، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۹۲ ب، *پندهای امام صادق*، به رجویان صادق، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۴ الف، *پند جاوید*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۴ ب، *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۶ الف، *ره‌توشه*، چ هفتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۶ ب، *طوفان فتنه و کشتی بصیرت*، چ هشتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *مجموعه یادداشت‌ها*، چ دوم، تهران، صدرا.
- مظاهری، حسین، ۱۳۸۸، *کاوشی نو در اخلاق اسلامی*، ترجمه محمدرضا آذری و محمود ابوالقاسمی، تهران، ذکر.
- معین، محمد، ۱۳۸۸، *فرهنگ فارسی*، چ بیست و ششم، تهران، معین.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- منصور، محمود، ۱۳۷۵، *احساس کهنتری به ضمیمه بررسی‌های بالینی آدلر*، چ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۸، *شرح چهل حدیث*، چ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نراقی، مهدی، بی تا، *جامع السعادات*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- نراقی، احمد، ۱۳۷۷، *معراج السعاده*، چ پنجم، قم، هجرت.